



## درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: القول فیما یجب فیہ الخمس - الخامس: ما یفضل عن مؤونة السنة  
 تاریخ: ۱۸ اسفند ۱۳۹۵  
 موضوع جزئی: مسأله بیست و چهارم - مقام اول: بررسی اعتبار حول در وجوب خمس - مقام دوم  
 مصادف با: ۹ جمادی الثانی ۱۴۳۸  
 سال هفتم  
 جلسه: ۷۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

عرض شد دلیل چهارم بر عدم اعتبار حول در خمس این است که روایات مؤونه نتیجه اش بقاء حکم وضعی و ملکیت اصحاب خمس است بدون هیچ قید و شرطی. اما حکم تکلیفی (یعنی وجوب دفع)، مقید شده به مزی سنه به نحو شرط متأخر. این بیانی است که مرحوم آقای خوئی ذکر فرمود.

نتیجه این بیان در واقع همان عدم اعتبار حول است؛ ولو ایشان به مناسبت دیگری این را فرمودند اما نتیجه اش عدم اعتبار حول در خمس است. محصل دلیل ایشان این بود که روایات مؤونه بر دو قسم هستند:

قسمی از این روایات دلالت می کنند بر اینکه خمس بعد از مؤونه است که ظهور در این دارد که تعلق خمس به عنوان یک حکم وضعی مورد نظر است. یعنی یک پنجم این اموال ملک صاحبان خمس است؛ منتهی سخن ایشان این بود که این قسم از روایات یا مربوط به مؤونه تحصیل ربح است و نه مؤونه سنه و یا اساساً مجمل است و قابل استدلال نیست.

قسم دوم این روایات، روایاتی است که دلالت بر استثناء مؤونه سنه می کند مانند روایت علی ابن مهزیار؛ لکن از این روایات بیش از تقیید حکم تکلیفی به سنه، مطلب دیگری استفاده نمی شود. یعنی نهایت چیزی که از این روایت بدست می آید، این است که وجوب دفع خمس مقید به مزی حول است. اما اینکه آیا ملکیت هم مقید است، چنین چیزی استفاده نمی شود. این محصل دلیل بود و نتیجه آن این است که حول در خمس اعتبار ندارد. حداقل در ملکیت معتبر نیست. معنای آن این است که به محض تحقق ربح، صاحبان خمس مالک یک پنجم از ربح می شوند.

### بررسی دلیل چهارم

#### اشکال اول

ما ملاحظاتی نسبت به این دلیل داریم ولی همانطور که گفته شد باید دید اینکه بحث از اعتبار حول یا عدم اعتبار حول در خمس می شود، معنایش چیست؟ عنوان بحث به صورت کلی اعتبار حول و مزی سنه در خمس یا اعتبار آن است. این عنوان در کلمات و تعابیر فقها به عبارات مختلف بیان شده است؛ گاهی تعبیر کرده اند که حول در وجوب خمس معتبر است یا مثلاً حول در وجوب خمس معتبر نیست. برخی دیگر سخن از اعتبار حول در تعلق خمس مطرح کرده اند؛ کلمه وجوب الخمس را نیاورده اند و بحث تعلق الخمس را مطرح کرده اند. تعلق خمس هم می تواند به عنوان یک تکلیف مطرح باشد، یعنی تکلیف صاحب ربح، این است که خمس بدهد و هم مقصود می تواند همان تعلق حق صاحبان خمس به یک پنجم این ربح و فائده باشد یا ثبوت ملکیت صاحبان خمس نسبت به یک پنجم این مال.

به هر حال عبارات فقها خیلی روشن نیست. به این معنا که حداقل این تفکیک و تفصیلی که محقق خوئی داده‌اند در عبارات فقها خیلی نمی‌توانیم به طور واضح و روشن بگوییم که مقصود کدام است. اما ظاهر کلمات و ادله‌ای که اقامه کرده‌اند و نیز بحثی که در مقام ثانی مطرح خواهد شد که سخن از جواز تأخیر یا عدم جواز تأخیر اداء خمس است، مجموعاً نشان می‌دهد که منظور آنها همان حکم تکلیفی است. مخصوصاً با ملاحظه اینکه ملکیت صاحبان خمس به محض حصول ربح با قول به وجوب دفع خمس در آخر سال، کمی جمع آن مشکل است. یعنی غیر عرفی است که بعداً اشاره خواهد شد.

به هر حال مرحوم آقای خوئی گانه ملکیت صاحبان خمس را از وجوب دفع خمس تفکیک کرده و از ادله استثناء خواسته‌اند استفاده کنند که ما برای وجوب اداء خمس، شرط داریم اما برای مالکیت هیچ شرطی نداریم؛ ملکیت صاحبان خمس از زمان حصول ربح محقق می‌شود.

صرف نظر از این جهت که عرض شد آنچه که ایشان فرموده چندان با عبارات و کلمات فقهاء سازگار نیست و چه بسا عبارات اصحاب را نتوانیم در این جهت موافق و سازگار با عبارت ایشان بدانیم.

### اشکال دوم

اشکال دوم این است که ایشان در مورد قسم اول از روایات مؤونه فرمود این روایات که دلالت بر تعلق خمس به عنوان یک حکم وضعی به ارباب و فوائد می‌کند، امر آنها دائر بین دو مطلب است: بخشی از این قسم اول تقریباً ظهور دارد در اینکه مقصود از مؤونه در «الخمس بعد المؤونه»، مؤونه ربح و مؤونه تحصیل درآمد است؛ بخشی هم اجمال دارد. پس به طور کلی قسم اول به هیچ وجه در رابطه با مؤونه سنه مطلبی از آن استفاده نمی‌شود.

این مطلبی بود که در گذشته بطلان آن را ثابت کردیم و گفتیم ادله «الخمس بعد المؤونه» هم مؤونه تحصیل ربح و درآمد و هم مؤونه سنه را دربر می‌گیرد. اینکه ایشان می‌فرماید این روایات یا اصلاً ظهور در مؤونه سنه ندارند یا مجمل هستند، این مطلب قابل قبول نیست و ما تفصیلاً در گذشته درباره این قسم از روایات بحث کردیم و گفتیم بر استثناء مؤونه دلالت می‌کند اعم از اینکه این مؤونه تحصیل درآمد باشد یا هزینه‌های زندگی و معاش. به هر حال آنچه که استثناء می‌شود این مؤونه‌هاست.

### اشکال سوم

اشکال سوم مربوط به مطلبی است که ایشان پیرامون قسم دوم از روایات استثناء فرمود. ایشان فرمود یک قسم از روایات مؤونه، در استثناء مؤونه سنه ظهور دارد، برخلاف قسم اول. یعنی دلالت می‌کند بر اینکه خمس بعد از کسر هزینه‌های سالانه زندگی ثابت می‌شود. منتهی در مورد قسم دوم گفتند نهایت چیزی که از این روایات فهمیده می‌شود، این است که وجوب دفع خمس را مقید به مزی سنه می‌کند. یعنی یک حکم تکلیفی به عنوان وجوب اداء خمس که بر گردن هر مکلفی ثابت است، این وجوب مقید به مزی سنه است.

اشکال به مرحوم آقای خوئی این است که ایشان از کجای این روایات چنین استفاده‌ای کرده‌اند؟ اینکه ایشان می‌فرماید این روایات فقط وجوب دفع خمس را مقید به گذشتن سنه کرده و به ملکیت توجهی ندارد، این مطلب از کجا استفاده

می‌شود؟ آیا مثلاً از روایاتی که تعبیر به ایجاب کرده یا روایاتی که به «علیه الخمس بعد المؤونه» اشاره کرده است فهمیده می‌شود؟ این قابل قبول نیست. اینکه می‌گوید بر مکلف واجب است که خمس بدهد یا اینکه من واجب کردم خمس بدهد، یا «علیه الخمس» در واقع کاری به مسأله حکم وضعی و حکم تکلیفی ندارد. آنچه که از این تعبیر استفاده می‌شود اصل ثبوت خمس است. اینکه ما می‌گوییم «علیه الخمس» به چه معناست، آیا به معنای «يجب عليه دفع الخمس» تا حکم تکلیفی باشد یا به این معناست که صاحبان خمس مالک یک پنجم هستند تا حکم وضعی شود؟ این تفکیک‌ها کار مدرسه است. تفکیک بین تکلیف و وضع کاری است که در مدرسه‌ها انجام می‌شود. به هیچ وجه از ظاهر روایت استفاده نمی‌شود که در اینجا حضرت می‌خواهند بگویند حکم تکلیفی مقید به سنه شده است یا وجوب دفع مقید به مزی که حول شده است؛ اصلاً این چنین نیست. آنچه از این روایات فهمیده می‌شود ثبوت خمس بر مکلف است. ثابت شدن خمس اعم از این است که صاحبان خمس مالک این هستند و این که بر ما واجب است آن را پرداخت کنیم [با قطع نظر از مسأله ملکیت] و این مقید به سنه شده است.

پس از لسان این روایات به هیچ وجه استفاده نمی‌شود که آنچه در اینجا مقید شده، حکم تکلیفی است نه حکم وضعی. نهایت چیزی که از این روایات استفاده می‌شود این است که بر شما واجب است خمس را بعد از مؤونه‌های سال بدهید. اما این که ملکیت از همان ابتدا ثابت است. چنین چیزی استفاده نمی‌شود. اگر این روایات دلالت بر استثناء دارد و به طور کلی می‌گوید خمس بعد از مؤونه ثابت است، معنایش این است که اگر کسی یک سال مؤونه‌های متعددی داشت و در پایان چیزی برای او باقی نماند، دیگر چیزی باقی نمانده تا ملک صاحب خمس باشد. وقتی گفته می‌شود که ملک صاحبان خمس است، معنایش این است که مال اوست. البته می‌توان گفت جواز تأخیر اداء صادر شده ولی خیلی غیر مأنوس است که ما بگوییم این روایات ظهور دارد در تقييد حکم تکلیفی به سنه دون الحکم الوضعی. این تفکیک مدرسه‌ای است و نه عرفی؛ لذا ظاهر عرفی این روایات [قسم دوم] با آنچه که مرحوم آقای خوئی گفته‌اند، سازگار نیست.

#### اشکال چهارم

بعضی از روایات ظهور در عدم تعلق هیچ حقی به صاحبان خمس قبل از مؤونه دارد. مثلاً ذیل صحیحه علی بن مهزیار جمله‌ای آمده که از آن استفاده می‌شود اساساً وقتی مؤونه‌های سالانه انجام شد، اگر اضافه آمد یک پنجم آن متعلق به صاحبان خمس است. اصل تعلق خمس، چه حکم وضعی [ملکیت] و چه حکم تکلیفی [وجوب دفع خمس]، اصل آن نفی می‌شود نه اینکه فقط وجوب دفع آن مقید به سنه شده باشد. آنچه که ذیل صحیحه علی ابن مهزیار آمده عبارتست از: «وَمَنْ كَانَتْ ضَيْعَتُهُ لَا تَقُومُ بِمَوْوَنَتِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ نِصْفُ سُدُسٍ وَلَا غَيْرُ ذَلِكَ» «فلیس علیه نصف سدس» یعنی اینکه پای خمس به میان نمی‌آید و بحث نفی حکم تکلیفی نیست. اصل تعلق و حتی ملکیت را نفی می‌کند.

لذا در مجموع به نظر ما دلیل چهارم قابل استناد نیست، هر چند ادله قبلی برای اثبات تعلق خمس به محض حصول ربح و فائده و غنیمت کافی است.

در مجموع از چند دلیلی اقامه شد، اعتبار حول در تعلق خمس استفاده می‌شود و این مطلب جای بحثی ندارد.

«فتحصل مما ذكرنا في المقام الاول انّ الحول لا يعتبر في الخمس». مضي سنه و گذشت يك سال در تعلق خمس، مدخلیت ندارد. حول معتبر نیست و لذا به محض تحقق ربح خمس ثابت می‌شود.

### مقام دوم: جواز تأخیر دفع خمس

در مقام ثانی بحث از این است حال که خمس بعد از تحقق ربح واجب می‌شود، آیا باید به محض اینکه ربح و فائده ای بدست ما می‌رسد، خمس را پرداخت کنیم؟ پس چطور مسأله جواز تأخیر مطرح شده است؟ به چه دلیل ما خمس را بعد از یک سال و کسر مؤونه‌ها باید بپردازیم؟ پس ما از یک طرف در مقام اول ثابت کردیم خمس به محض تحقق ربح ثابت می‌شود. از طرف دیگر می‌بینیم مسأله مؤونه در کار است و به ما اجازه داده شده تا یک سال هزینه‌ها را کم کنیم و اگر چیزی اضافه آمد خمس را بپردازیم. آنگاه سوال این است که دلیل بر جواز تأخیر چیست؟ از یک طرف شما می‌گویید به محض تحقق ربح باید خمس داد و از یک طرف هم می‌گویید اداء خمس می‌تواند بعد از مضي الحول باشد.

### دلیل اول: اجماع

برای جواز تأخیر دفع خمس به صاحبان خمس، به چند دلیل استدلال شده است. دلیل اول اجماع است. یعنی این مُجمَعُ علیه است و همه فقها پذیرفته‌اند و قبول دارند که به مجرد حصول ربح و فائده، لازم نیست خمس پرداخت شود، بلکه می‌تواند تا آخر سال تأخیر بیندازد و در آن برای مؤونه‌هایش تصرف کند، اگر اضافه آمد، آن وقت خمس آن را بپردازد.

### دلیل دوم: سیره قطعیه

سیره قطعیه بین المتشرعه من لدن صدر الاول الی الان بر این است که خمس را بعد از مؤونه‌های یک سال پرداخت می‌کنند.

با وجود این اجماع و سیره قطعی، تقریباً برای ما اطمینان ایجاد می‌شود که این یک حکم مورد قبول امام معصوم (ع) است. یعنی ما کشف می‌کنیم حکم شرعی را در دوران خودمان هم می‌بینیم این چنین است و در گذشته هم این چنین بوده است. ما در تمام تاریخ اسلام و تاریخ شیعه کسی را سراغ نداریم یا گزارش نشده که غیر از این رفتار کرده باشند.

### بررسی دو دلیل

البته اجماع چه بسا محل اشکال باشد. غیر از آن جهتی که شما فرمودید که محتمل مدرکی است، عمده این است که این مسأله در کتب قدما معنون نبوده و مسأله مطرح نشده، لذا مطلبی که در کتب قدما مطرح نشده، ما همین قدر که عدم مخالفت را ببینیم نمی‌توانیم کشف از این کنیم که رأی همه آنها این است. لذا به یک معنا در دلیل اول در اجماع می‌توانیم خدشه کنیم اما سیره قطعیه متشرعه قابل قبول است.

این سیره قطعی متشرعه به تنهایی چه بسا دلالت داشته باشد؛ اگر دلیل نباشد حداقل مؤید هست. بالاخره وقتی ما می‌بینیم بنای عملی همه پیروان اهل بیت بر این است که به محض تحقق ربح خمس نمی‌دهند بلکه تا آخر سال صبر می‌کنند و هزینه‌های زندگی را کسر می‌کنند و بعد خمس می‌دهند. از اینجا معلوم می‌شود که تأخیر در اداء و دفع خمس جایز است.

اما اجماع آن مشکل را دارد، البته آنچه که به ابن ادریس حلی نسبت داده شده، نمی‌تواند برهم زننده اجماع باشد، چون کلام ابن ادریس قابل حمل بر یک معنای دیگر هم هست.

علی ای حال از این دو دلیل، اجماع چه بسا محل اشکال باشد اما سیره قطعی عملی را می‌توانیم بپذیریم.

### اهمیت گفتن «نمی‌دانم» در ندانسته‌ها

روایتی از امیرالمؤمنین (ع) را می‌خوانم و امیدوارم بتوانیم به اینها عمل کنیم. چون آزمون و امتحان ما مبلغین و روحانیون، آزمون در اموری است که معنای واقعی آزمون داشته باشد. معنای آزمون این نیست که یک بهانه‌ای فراهم شود و چند سؤال و جواب داده شود و نمره‌ای با ارفاق بدهند و بگویند که به مرحله بالاتر بروید و داخل بهشت شوید. آزمون‌ها واقعی است، یعنی در صحنه عمل جوهره انسان را می‌سنجند که آیا آلودگی ندارد یا آلودگی دارد و باید وارد فضای جهنم شود تا این آلودگی‌ها در اثر عذاب پاک شود و قابلیت ورود به بهشت خداوند را پیدا کند. یکی از این آزمون‌ها و امتحانات که قطعاً بسیاری از ما در معرض آن قرار می‌گیریم، قرار گرفتن در مقام پاسخ به سؤالی است که جواب آن را نمی‌دانیم. خیلی از ما در این موقعیت قرار می‌گیریم که سؤالی از ما می‌پرسند که جواب آن را نمی‌دانیم و نوعاً می‌خواهیم حفظ آبرو کنیم. جواب را هم اگر ندانیم، آن را می‌سازیم و خلق می‌کنیم و یک چیزی ارائه می‌دهیم.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «وَلَا يَسْتَحْبِي الْعَالِمُ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا عِلْمَ لِي بِهِ»<sup>۱</sup> «عالم هیچ شرم و حیا نمی‌کند که اگر از او سؤال شد درباره چیزی که نمی‌داند، بگوید من علم و اطلاع در این موضوع ندارم. ما در موارد زیادی حتی اگر مورد سؤال قرار نگیریم، به مناسبت هر بحثی و در هر جمعی ورود پیدا می‌کنیم و اظهار نظر می‌کنیم. از کرات آسمانی گرفته تا اعماق دریا. چون می‌خواهیم خودمان را اثبات کنیم و می‌خواهیم بگوییم ما هم هستیم. می‌خواهیم خودمان را به رخ بکشیم. این یک آلودگی است، کسی که دنبال به رخ کشیدن خود است، یعنی آلوده است. حالا درصد آلودگی‌ها متفاوت است، گاهی درصد آلودگی زیاد است و گاهی درصد آن کم است ولی در مجموع آلودگی است. اگر کسی مورد سؤال قرار بگیرد و نداند، طبق این روایت، باید بگوید نمی‌دانم. هم رضایت خدا در این کار است و هم اعتماد و محبت خلق را جلب می‌کند، ولو اینکه در کوتاه مدت ممکن است تلخی‌هایی به همراه داشته باشد. کسی که عالم باشد، در مواجهه با این امور، می‌گوید نمی‌دانم اما کسی که جاهل است، در هر مسأله‌ای می‌خواهد وارد شود و سخن بگوید و نتیجه آن این است که در این امتحان مردود شود. «إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا عِلْمَ لِي بِهِ» اگر در مورد چیزی که نمی‌داند سوال شود، پاسخ او این است که نمی‌دانم. اما ما برعکس عمل می‌کنیم و طوری اظهار می‌کنیم که گویا علامه دهر هستیم و در همه چیز خودمان را صاحب نظر می‌دانیم و اگر مثلاً کسی خرده بگیرد، هزاران توجیه شیطانی برای این کار فراهم می‌کنیم. کسی که علم ندارد، خیلی بیشتر تلاش می‌کند که خودش را اثبات کند و الا کسی که عالم است و مقامات علمی او معلوم است، اگر یک جایی گفت من نمی‌دانم، کسی این را به عنوان نقص او نمی‌داند.

امیدوارم که خدای متعال به ما این آمادگی و توفیق را عنایت کند که مصداق این بیانات ائمه معصومین (ع) باشیم. ما بیشتر در معرض این آزمون هستیم، خدا ان شاء الله ما را از همه آزمون‌های الهی سربلند بیرون بیاورد.

«الحمد لله رب العالمين»

<sup>۱</sup>. المحاسن، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۶۶۴.